

زبان فارسی

زبان جهان دانش

فریدون جنیدی



جهانیان در این همگمانند که از دو سده پس از اسلام تا چندی پس از یورش مغولان، ایران کانون دانش جهانی بوده است و بسا از شاخه های دانش کنونی که در آن زمان درخشان به نیروی اندیشه دانشمندان ایرانی به درخت دانش جهانی افزوده و بسا از چیستانهای دانش که برای ایرانیان گشوده شد، و چون این سخن آشکار است نیاز به شکافتن و باز نمودن ندارد، پس می باید که به گفتاری دیگر پردازیم .

آن دانشمندان دفترهای خویش را برای آن که در امپراتوری بزرگ اسامی پراکنده شود، گاه به زبان تازی (که دستور و آئین نگارش و فرهنگ واژه های آن را خود پدید آورده بودند) می نوشتند و گاه اندیشه خویش را به زبان فارسی می آراستند.

نمونه های فراوان از نوشته های ایرانی در زمینه های گوناگون دانش جهانی بر جای مانده است که نشان از توانایی این زبان برای باز کردن دشواریهای رشته های دانش دارد اما پرسش شما این است که آیا زبان فارسی را توان آن هست که زبان دانش امروز جهان نیز شود!

۱. گنجینه واژه های زبان پر بار باشد.
 ۲. در زبان، توانایی، برآوردن یا ساختن واژه های نو از پیوند واژه ها باشد.
 ۳. زبان ساده باشد.
 ۴. آئین و دستور زبان یگانه باشد و جدا آئینی (استثناء) در آن دیده نشود
 ۵. ریشه های کهن زبان شناخته شده باشد و پیوند واژه های تازه به ریشه های کهن روا باشد.
 ۶. پیوند زبان از دیگر زبانها، که در زمینه دانش جهانی می کوشند گسسته نباشد.
 ۷. گویندگان به آن زبان، در درازنای زمان به ژرفا و گستردگی و باروری آن یاری رسانده باشند.
 ۸. زبان توان نگارگری در همه زمینه های دانش جهانی را داشته باشد.
 ۹. زبان خوش آهنگ و زیبا باشد.
 ۱۰. سخنوران بزرگ به آن زبان نوشته و سروده باشند.
 ۱۱. داوری داوران بزرگ را برای برتری، داشته باشد.
- و اکنون گاه آن می رسد که زبان فارسی را با این میزانها، بسنجیم!

۱. گنجینه واژه ها:

بزرگترین کار که در زمینه گرد آوری واژه های زبان فارسی در زمان ما رخ نموده است، کار روانشاد دهخدا و همکاران وی است و اگر چه این کار به یاری گروهی دیگر از واژه شناسان ویراسته می شود تا به آراستگی رسد، هنوز فرسنگها راه برای رسیدن به یک واژه نامه بزرگ در برگیرنده همه واژه های فارسی در پیش داریم.

با همه این سخنان، دهخدا خود گفته است که پیرامون دو هزار هزار (دو میلیون) برگه برای «لغتنامه» گردآوری شده است، که اگر یکهزار هزار آن را برای نامها کنار نهیم، باز یکهزار هزار برگه برای واژه ها بر جای می ماند و این انبوه واژه در هیچ یک از زبانهای امروز جهان به چشم نمی خورد، و این بسنده است که بدانیم که شمار واژه های زبان انگلیسی تا یک سده پیش یکصد هزار بوده است و در این یک سده با پذیرش از زبانهای دیگر و پیدایی دانشهای تازه و واژه های پیوسته به آن یکصد هزار واژه دیگر به گنجینه واژه های آن افزوده شده است و اگر این شمار را با شمار واژه های فارسی در لغتنامه بسنجیم از این سنجش دچار شگفتی می شویم.

اما این را نیز می باید به این سخن افزود، که هم اکنون در سازمان لغتنامه، یاران و همکاران سرگرم ویرایش اند.

چند فرهنگستان دیگر، در همین زمان پیدا شده اند که کارشان پژوهش در واژه های فارسی است و یکی از آن میان، بنیاد شهید رواقی است که به کوشش دکتر محمد رواقی تا کنون هفتاد دفتر پیرامون فرهنگ و واژه ایرانی فراهم کرده اند.

گردش روزگار دروازه های شهرهای بزرگ و کهن فارسی زبان قندهار، کابل، هرات، بلخ، بدخشان، زرافشان، خجند، سمرقند، بخارا و تاشکند را بازگشوده است و انبوه شگفتی آور از واژه های نغز و تازه آن مرز مهربانان که نرمک نرمک با واژه های این سو می آمیزد چنان گستردگی و نیرو به زبان فارسی می دهد که توان آن را چند برابر کند. انبوه واژه های گویشهای ایرانی، از کردستان گرفته تا یغنا ب که هنوز به گنجینه زبان همگانی اندر نشده و با کوشش پیگیر سالیان می باید که چنین شود (و بخشی بزرگ از برنامه بنیاد نیشابور به این کار ویژه شده است) خود شگفت انگیز است، و اگر همه این کوششها انجام شود دیگر در همه جهان کسی را پروای سنجیدن زبانهای دیگر با زبان فارسی دری، پیش نخواهد آمد!

۲. توانائی زبان در ساختن واژه های نو:

این پیداست که بر درخت دانش هر زمان شکوفه های نو می روید و باغبانان را می باید که نامی بر آن نهند و زبان را می باید که توان چنین نامگذاری همواره باشد.

و این نیز پیداست که همه زبانهای آریایی (که ریشه در اوستا و سانسکریت دارند) از چنین ویژگی برخوردارند و به همین روی دیدار کردن واژه تازه در این زبانها دشوار نمی نماید. اما این ویژگی در زبان فارسی ویژه تر از همه زبانهاست و برای آن که روشن شود توان این زبان جهانی در برآوردن واژه های تازه تر چه اندازه است، یک واژه را بر می گزینیم و پیوندهای گونه گون آن را با واژه های دیگر باز می بینیم و چون سرآغاز هر کار سر و آغاز آن است، از واژه «سر» می آغازیم:

سربریده، سرپا(نشستن، یا ایستادن)، سرپایی (کفش خانه)، سرپا گرفتن (کودک)، سرپرده، سراب، سرآب (کنار جوی یا چشمه یا رودخانه)، سرباز (کسی سر خود را در راه کشورش می بازد)، سرانداز (کسی که سر خود را در راه کسی، یا آرمانی بیدرننگ می افشاند)، سرسپردن (فدایی کسی شدن)، سرسپار، سرشاخ (آماده نبرد)، سرافشان (کسی که سر خود را در راه کسی، یا آرمانی بیدرننگ می افشاند)، سربراه (فرمانبر)، سر راه (کودکی که توان نگاهداشتنش را ندارند و بر سر راه می نهند تا کسی او را به فرزندى پذیرد)، سر راهی (خوراکی یا چیزی که به مسافر می دهند تا با خود ببرد)، سرآغاز، سرانجام، سرمنزل، سردرختی (میوه)، سرچاه، سرکوب (دشمنان را با سپاهی شکست دادن و از میان بردن)، سرکوفت (کار بد کسی را به او گوشزد کردن)، سرستیزه (کسی که نبرد را می آغازد)، سر پناه، سراسر، سرستون، سر بر کف (جانسپار، آماده مرگ)، سر بدار (سر + به + دار، کسی که پیش از انجام کاری آماده مرگ است)، سر آشفته، سراسیمه، سرگیجه، سرگشته، (کسی که دیگری او را در کارش سرگشته کرده)، سرگردان (کسی که خودش در کار خویش سرگردان است)، سربینه (جایگاه خنک در گرمابه - جایگاه رختکن)، سرسنگین، سرسبک (سبکسر)، سربند (دستمال یا شال که بر سر می بندند)، سربندی (مشغول کردن)، سر هم بندی، سر شور (صابون سر، یا گل سر)، سر پر شور، سر خرمن (کنار خرمن)، سرخرمن (هنگام خرمن کردن، تیر ماه)، سر پنجه (نیرومند)، سردست، سر دست (گرفتن در کشتی)، سر دواندن، سرخاراندن (درکاری اندیشیدن، یا درنگ کردن)، سر بر زانو(ی غم گرفتن)، سراسر (همگی کسان یا چیزهایی که در یک جا هستند)، سرپای (همگی چیزها از سر تا به پای)، سر بسر (دو چیز را که هم ارزش باشند با یکدیگر عوض کردن)، سر به سر گذاشتن، سرگرم، سر سودا، سر هم، سر کج، سر جوش، سرچین (میوه یا سبزی)، سر سخن، سردار، سرپوشیده (پنهان)، سرشمار، سرشبان (چوپان بزرگ چند گله)، سر شب، سر پرستار، سر سری، سردستی (خوراک زود آمده شده)، سر سیری، سر خر، سر خاک (گورستان)، سر پُر (گونه ای تفنگ که آراز سر لوله پر می کردند)، سر گز (کچل، کل، بی مو)، سر دادور (داور بزرگ)، سر تراش (سلمانی) سردادن (رها ردن)، سر انگشت، سر و سامان، سر نهادن (راهی را در پیش گرفتن)، سر بر نهاندن (بدنبال کسی رفتن)، سر گذاشتن، سر بی کلاه (نادار و درویش)، سر تاجدار (پادشاه)، سر تاجوار (سر شایسته تاج، پادشاه)، سر فروش (کله پاچه فروش)، سر سازش، سر جنگ، سر درد، سر نشین...

و چون فهرست واژه های پیوسته با سر، پیوسته شد، روشن می شود که زبانهای دیگر در برابر آن سرفکنده و سرگشته اند. زیرا که در هیچ یک از فرهنگهای زبانهای جهان تا یک دهم چنین پدیده ای نیز پدیدار نیست.

۳. ساده بودن زبان:

این نیز پیداست که دانشمندان در زبان دانشی خویش برای کوتاه کردن واژه های بزرگ، گزیده ای از آن می گویند یا نشانه ای برای آن بر می گزینند، چونان: Sin برای سینوس، P برای فشار، یا E برای نیرو و ...

با اینهمه باز میشاید که زبانی که برای نمودن دانش به کار گرفته می شود، خود نیز ساده تر بوده است تا با همراهی با این نشانه های ساده، زمان و توان و دفتر و دیوان کمتر برای باز گفتن بخشهای گونه گونه دانش بخواهد.

ویژه آن که این زمان را، زمان رایانه (کامپیوتر) می خوانند و از خورشید نمایانتر این که سخن است که هر چه زبان ساده تر باشد، کار را آسانتر می سازد. از همین واژه Computer بیاغازیم که در فرهنگستان دویم ایران، بجای آن، رایانه را برگزیدند. این واژه ریشه در راینیتن پهلوی دارد که «اندیشیدن درباره چیزی یا کاری و کم و بسیار و چه و چون آن را سنجیدن برای به انجام رسانیدن آن» باشد!

خود بنگرید که این انبوه اندیشه و کردار را چگونه در راینیتن گنجانده اند و آن را ساده کرده اند. اما کامپیوتر از نه واکه و چهار آوا (سیلاب) برآمده است، باز آن که رایانه ایرانی از شش واکه و سه آوا پدیدار گشته است و خود در سادگی خویش سخن می گوید. گذشته از آن که اگر من بجای گزینندگان این واژه بودم رایان (همچون گریان، روان) را برای آن برمی گزیدم که نشانهء کنش و کردار آن است و آن را با **ه** پایانی کوچک نمی کردم و آن گاه بود که رایان دارای پنج واکه و دو آوا می شد و ساده تر از نمونهء کنونی نیز می بود و در آینده نیز شاید که چنین شود.

اکنون می باید که به روی دیگر این واژه بنگریم:

کامپیوتر به شمار و شمار گری آن چشم دارد و رایان چنان که بر شمردیم به چند و چون و اند آن و سنجش آن و برگزیدن آن!

پرویز ناتل خانلری در «**زبانشناسی و زبان فارسی**» سنجیده است که واژه های زبان فارسی بیشتر یک آوایی یا دو آوایی اند و این نشان سایش و ساده تر شدن زبان فارسی است.

واژه های یک آوایی فارسی چونان: آب، در، دار، پشت، رو.

واژه های دو آوایی آن چونان: آبی، دربار، دارکوب، پستی، رویداد ... کمر، پرهیز، پرداخت...

کارگر ایرانی در برابر فوندانسیون فرانسوی، «پی» را به کار می برد.

بانوی خانهء ایرانی در برابر برد انگلیسی - «نان» می گوید.

کشاورز ایرانی بجای واژه انگلیسی، «آب» بر زبان می راند و رانندهء ایرانی بجای Comfortable واژهء «آسان» یا آسوده را پیش می کشد.

زبانهای ایرانی در بستر دراز آهنگ رود آواز خوان زبان خود، هزاره ها را پیموده اند و در این راه دراز، از هر سنگی رنگی پذیرفته اند و از هر پیچی، آهنگی ... و «سوده» و «ساده» به زمان شکوفایی سخن فارسی

رسیده اند و بر لب و کام زبان شیرین دهنان ایرانی غلتیده اند و از نوک خانه بزرگانی چون فردوسی، رودکی، سنایی و سعدی گذشته اند ...

۴. آیین یگانه در زبان:

اگر کشوری در جهان باشد که برای فرمانروایی بر آن، هر روز آئینی و دادی تازه بنهند، یا هر گاه که خواهند برای یک کار آئینی جدا از آئینهای روان برگزینند، می باید دانست که آن کشور تازه خاسته است و فرمانروایان آن برای سنجیدن خویش و مردمان خود نیاز به زمان دارند.

اکنون همین سخن برای زبان به کار می آید و داوری دیگر هم برای آن نمی باید. زبان در جهان است که آئین یگانه برای همه زمانها و واژه ها و گروه بندیها و چونیها و چندیهای خویش دارد و یک واژه یا یک سخن در آن نمی توان یافت که آئینی جدا بخواند، یا از آئین و دستور همگانی زبان سر بر تابد، باز آن که زبانهای انگلیسی و فرانسه و روسی و آلمانی که به گمان گویندگان آن زبان دانش بشمار می روند، سرشار از جدا آئینی اند و برای خواننده نیازی به برشمردن آنها نمی بینیم.

۵. پیوند زبان یا ریشه های کهن:

در بسی از زبانها بدان روی که در گرداب زمان ناهماهنگ چرخیده اند، ریشه واژه های امروزی شان پیدا نیست و بسیار واژه های بی ریشه در آنها روان است، چنان که واژه در زبان بکار می رود، اما روشن نیست که از کجا آمده و چسان روان است!

برای نمونه واژه «براوو» در زبانهای اروپایی به نام یکی از آواها بکار می رود و روشن نیست که چیست؟ همین واژه در روستاهای نیشابور به گونه «بوراباد» برآباد، یا برنده باد برای برانگیختن پهلوانان یا بازیگران کاربرد دارد و هر دو بخش آن نیز روشن است.

پیشوند واژه های تودی today و tonight انگلیسی به نشانه این، یا نزدیک، بکار می رود و آن گاه همین پیشوند، برای فردا tomorrow نیز بر زبان می رود، که دور است! اکنون اگر این پیشوند در هر سه واژه یکی است، چرا کاربرد آن دگرگون است و اگر این از آن جدا است، ریشه اش کدامین است؟

واژه touyours در فرانسه نیز دو بخش دارد که بخش نخستین آن، tout «همه» می باشد و بخش دویم آن ژور = روز و بر روی هم هرروز یا همه روزها. این واژه بجای همواره یا همیشه فارسی کاربرد دارد و اگر شب هم باشد همان واژه روز را برایش بکار می برند. در زبان انگلیسی هم اگر بخواهند بگویند «همیشه» می گویند همه راه always.

اما خود واژه ژور در فرانسه چیست ؟

این واژه جابجا شده واژه روز کردی است و اگر ژور در آن زبان تنها به گونه نام به کار می رود. در زبان کردی ریشه ژرفتر دارد:

کهنتر از روز کردی، واژه روچ کردی است و اگر ژور در آن زبان تنها به گونه نام به کار می رود، در زبان کردی ریشه ژرفتر دارد:

کهنتر از روز کردی، واژه روچ بلوچی است که در پهلوی نیز برای روز به کار می رود و کهنتر از آن رثوچ فارسی باستان و کهنتر از رثوچنگه اوستائی!

این که اگر واژه رثوچنگه اوستایی را نیک بنگریم، می بینیم که همان روشن فارسی است... و به آن گاه از زمان که جهان روشن، یا رثوچنگه باشد روژ یا روز یا روچ می گوییم!

انیشتین دانشمند بزرگ روزگار ما، هنگامی که دریافت ذره های بس ریز در فروغ خورشید یا فروغ هر چیز دیگر روان است و خواست بر آن نام بنهد، از زبان یونانی یاری گرفت و واژه فوتون را بر آن نهاد تا به آن ذره های همیشگی نامی کهن داده باشد، اما این نام در زبانهای امروز اروپا باز شناخته نمی شد؛ مگر پس از انیشتین، باز آن که در زبانهای ایرانی با چنین ویژگیها، هر نام تازه که از ریشه های کهن بسازند، بیدرنگ باز شناخته می شود، چنان که منوچهری در آن چامهء شبنامهء خود، چگونگی یک خیزاب را در سخنی کوتاه «دراز آهنگ و پیچان و زمین کن» خوانده است و تا آن جا که من می دانم واژه «دراز آهنگ» پیش از منوچهری به کار نرفته است و او خود، این واژه را از ژرفای اندیشه بر آورده. اما همین که یک ایرانی آنرا می شنود بیدرنگ می داند که منوچهری چه را می خواسته است گفتن یا واژه «زمین کن» در همین سروده ... پس واژه تازه در زبانهای ایرانی، به آسانی شناخته می شود و ریشهء خویش را نیز به روشنی می نمایاند!

۶. زبان از دیگر زبانها که در پهنهء دانش میکوشند، جدا نباشد:

این بر همگان پیداست که دانش ایرانی در گرما گرم آن جنگها که برای چلیپا روی می داد و پس از آن، به اروپا ره یافت.

اروپاییان بسی از واژه های این دانش را که یا به زبان فارسی یا به زبان تازی بوده، پذیرفتند یا اندکی دگرگونی دادند. چنان که ابن سینا را «اوی سینا» خواندند و خوارزمی را «الخوارزمی» نامیدند و کار بزرگ وی را نیز با کمی دگرگونی «لگاریتم» خواندند. اما امروز بر هیچ کس پوشیده نیست که اروپاییان پیشتاز دانشی اند که با فن یا (تکنیک) همراه و همراز است و به سختی نیز می تازند و واژه های فراوان نیز در این زمینه می سازند.

این نیز روشن است که کشوری چون چین که از زمان باستان نیز چون ایران گاهوارهء دانش بوده است. واژه هایی برای خویش در این زمینه دارد ... اما واژه های چینی دشوار، راه به کاروان واژه های دانشی اروپا می یابند و بدین روی آنان نیز برای گزینش واژه های اروپایی گاهگاه ناچارند.

زبان فارسی، مثل همه زبانهای ایرانی، چون پیوند خویش را با دیگر زبانهای آریایی نگسسته است چنین توانایی را دارد که واژه بسازد و سخنگویان اروپایی نیز آن را از زبان و اندیشه خویش دور نینند. چنان که نمونه ای چند از آن در بخش پیشین آمد.

۷. کوشش گویندگان در درازنای زمان برای ژرفا و گسترش بخشیدن به زبان بهم پیوسته باشد.

برای این بخش گفتار در کار نیست، زیرا که همگان دانند که در جهان برای هیچ زبانی چنان کوششی که برای زبان فارسی و ژرفا بخشیدن بدان و گستردن آن انجام گرفته، نگرفته و انبوه دفترها و دیوانها و نامه های دانش و بینش و شناخت و چامه و ترانه و زبانزد و متل و چیستان ... که در زبان فارسی پدیدار گشته است، خود چونان آفتاب جهان تاب روشنی می بخشد. چنان که با استواری می توان گفت که در همه اروپا و به همه اروپا و به همه زبانهای آن، چندان چامه و سرود، نسروده اند که تنها در زمان سامانیان و دوران رودکی سمرقندی. این کوشش همگانی دراز آهنگ، روشن است که به یک چنین زبان ژرفا و گسترگی و توان و نیرو می بخشد، بیش از همه زبانهای جهان!

۸. توان زبان برای کوشش در همه زمینه ها:

اروپاییان، امروز چنین پراکنده اند که زبان آلمانی؛ زبان فلسفه و زبان فرانسوی، زبان مهر و سرود و زبان انگلیسی؛ زبان بازار و دانش است، اما پیره زنان روستاهای ایران بزرگ همه از بر دارند که ... «آن چه خوبان همه دارند، تو تنها داری.»

برای آن که خوانندگان بیدار دل را گمان نیفتد، که این سخنان از روی یکسونگری و خودخواهی گفته می شود، رهنمونشان می شوم به دو دیوان چامه:

یکی **دیوان اطعمه**، سروده مولانا بسحق شیرازی

دیگری **دیوان البسه**، سروده مولانا محمود نظام قاری یزدی

تا روشن شود که ایرانیان در شناخت یزدان و چگونگی آفرینش ایزدی و بهر مردمان از آن و اندیشه در چه و چون و چند (فیزیک و فلسفه و ریاضی) به کدام پایگاه بلند رسیده اند که می توانند با سرودن یک دفتر چامه و سرود پر آهنگ، در زیر نگاره های زیره، شوربا، دارچین، روغن، بادام، برنج، آش و کباب در دیوان اطعمه. و نیز در زیر پوشش آستین، درز، چاک، تریز، دامن، نخ و سوزن در دیوان البسه، نازکترین اندیشه های مردمی را درباره زندگی و زمان و جان و جهان و زنده همیشه نگاهبان ... چگونه گفته اند و در زیر سخنان آشکار، آن پیدای همواره بیدار را چگونه پنهان کرده اند.

سخن را بسنده می دانم اما می باید بدین استوار بود آن مردمان که نخستین پدیده های مثلثات و لگاریتم و گرانی ویژه و پیدایی زمین و گرمای میانی ... را به جهانیان پیشکش کرده اند، برای دانششان واژه نیز در دسترس داشته اند و اکنون نیز می توانند چنین کنند.

۹. زبان خوش آهنگ و زیبا باشد:

در زبان فارسی واژه های درشت، فروافتاده و آواهای خشن پدیدار نیست و ساختار واژه ها که یک آوایی و یا دو آوایی اند، به همدیگر توان آمیزش می بخشند، چنان که واژه ها همچون سرشکهای تابان در جویی آوازه خوان بر روی هم می غلتند، و آواهای خوش پدیدار می کنند و چنین است که خوش آهنگترین سروده های جهان را ایرانیان گفته اند و داوری اروپاییان درباره این چامه های زبان، همواره با شگفتی و آفرین همراه بوده است و اگر آنان چامه فردوسی، یا رودکی یا خیام را می ستایند، ستایش از زبانی نیز می کنند که این چامه ها بدان سروده شده است!

دور می دانم که در همه جهان گفتاری بدین فشردگی، با چنین گستردگی اندیشه و استواری در سخن بر جای مانده باشد:

جان در حمایت یک دم است و جهان وجودی بین دو عدم (سعدی)

سخنوران بزرگ، سخن را بر زیباترین تخت می نشانند!

۱۰. سخنوران بزرگ به آن زبان نوشته و سروده باشند:

و هم اینجا است که از گفتار پیشین به گفتاری تازه اندر می شویم که دیباچه این بخش است و در این هیچ گمان نیست که در همه جهان به اندازه ایران سخنور و سخندان نداشته ایم و انبوه نویسندگان و سرایندگان ایرانی چنان در سراسر جهان آشکارند که نیازی به یادآوری نامشان دیده نمی شود.

۱۱. داوری داوران بزرگ برای برتری زبان فارسی:

در میان نویسندگان و چامه سرایان جهان، خیام نیشابوری جایگاهی ویژه دارد و در همه جهان سروده های وی پراکنده است و نامش در همه جا زنده و ترجمه سروده هایش در جهان پس از شمار چاپ شده انجیل برآورد شده است. خیام خود در ستایش این زبان می فرماید:

روزی است، خوش و هوانه گرم است و نه سرد

ابر از رخ گلزار همی شوید گرد

بلبـل به زبان پهلوی، با گل زرد

فریاد همی زند که می باید خورد

حافظ نیز بدنبال این گفتار می افزاید:

بلبل به شاخ سرو، به گلبنانگ پهلوی

می خواند دوش، درس مقامات معنوی

و زبان پهلوی اگرچه نام ویژه برای زبان هنگام اشکانیان و ساسانیان شمرده شده، اما نام همگانی زبانهای ایرانی است. از کردی و بلوچی گرفته تا سغدی و یغناپی.

در میان دانشمندان پس از اسلام برترین دانشمند را ابوریحان بیرونی می شناسیم و هم او بود که همراه لشکر محمود به هندوستان رفت و پهنهء دانش آن سرزمین را با تیغ خامهء خود بگرفت و دفتر شگفتی آورده «ماللهند» را پدید آورد و نخستین سانسکریت شناس جهان، پس از اسلام بشمار می رود.

وی بسیاری از دفترهای دانشی خویش را به زبان تازی نیز نوشته است و تازی نویسی او نیز سرآمد نوشته های دیگران است و بنابراین از او کسی بزرگتر در همه جهان سراغ نداریم که سه زبان سانسکریت و تازی و فارسی را به جهان ارائه کرده باشد.